

احیای اقتدار تاریک

عُفران بدخشانی





احیای اقتدار تاجیکان

عُفران بدخشانی

گرافیک و صفحه‌آرایی: وحید عباسی

نشر رودکی، ۱۴۰۱

۵	درآمد
۶	بخش یکم: تاجیکان در مسیر تاریخ
۱۴	بخش دوم: تاجیکان و یهودان
۱۷	بخش سوم: چگونگی تاجیک امروز
۱۹	بخش چهارم: راهکارها
۲۰	بانک تاجیکان
۲۲	ادبیات کودک
۲۴	فرهنگ داری
۲۶	ترویج بازرگانی و بازاریابی
۲۸	برندسازی تاجیکان
۳۲	بخش پنجم: نتیجه گیری
۳۵	کتاب شناسی



برای دلارام

درآمد

صایب تبریزی غزلی دارد که اینگونه آغاز می‌شود. «دیده زنده دلان اشک فشان می‌باشد، آب از قوت سرچشمه روان می‌باشد». این بیت صایب را از برای آن در دومین جمله این نوشته آوردم که شیرازه بحث بقا و برگشت تاجیکان است. آنچه در ادامه خواهید خواند، کند و کاوی است برای پاسخ دادن به این پرسش که؛ تاجیکان چگونه می‌توانند دوباره به اقتدار سیاسی برسند؟ از برای آنکه این پرسش به درستی پاسخ گفته باشم، این نوشته را به چند بخش تقسیم می‌کنم. در بخش یکم سیر تاریخی تاجیکان به بحث گرفته می‌شود. تاجیکان در مسیر تاریخ چگونه به قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رسیدند و چگونه آن قدرت را از دست دادند؟ تاجیک تاریخی از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ در بخش دوم نگاهی به تجربه بشری خواهم انداخت. خلقان هم سرنوشت تاجیک خود را چگونه سازمان و سامان دادند؟ در بخش سوم وضعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تاجیک امروز را به بحث خواهم گرفت. تاجیک امروز برای گذار از تنگنای پیش آمده نیازمند چه تحولی است؟ در بخش چهارم راهکارهای پیشنهاد خواهم کرد. در بخش پنجم به پرسش اصلی این نوشته پاسخ خواهم داد.

بخش یکم: تاجیکان در مسیر تاریخ

پیش از آنکه به فراز و فرود تاجیکان در مسیر تاریخ بپردازم، باید این پرسش را پاسخ بدهم که تاجیکان کیستند و تاجیک را به چه معنایی به کار می‌برم؟ به قول فردوسی بزرگ: سخن هرچه گویم همه گفته‌اند، برِ باغ دانش همه رفته‌اند. از همین رو، به معنای واژگانی و سیر تحول این واژه از تازیک به تازیک و سپس به تاجیک نمی‌پردازم. میرزا شکورزاده (۱۳۸۷ خورشیدی)، بابا جان غفوروف (۱۳۸۲ خورشیدی)، ریچار فالتز (۲۰۱۹)، فرهنگ (۱۳۷۴ خورشیدی)، استاد عینی (۱۳۸۷ خورشید) و دیگر تاریخ‌نگاران پارسی‌گو و فرنگی تاجیکان را خلقان پارسی‌گوی ایرانی‌تبار تعریف می‌کنند. با آنکه به باور استاد عینی و بابا جان غفوروف، واژه تاجیک را در آغاز تنها برای پارسی‌گویان آسیای مرکزی و خراسان پس از اسلام به کار می‌بردند، به مرور زمان، واژه تاجیک به تمام پارسی‌گویان جهان اتلاق می‌شود که حتا

لُران پارسی گوی شیرازی را نیز در بر می‌گیرد. ریچارد فالتز (۲۰۱۹) تاجیکان را نوادگان سغدیان و تخاریان می‌داند. سغدیان و تخاریانی که خود با پارسی سخن نمی‌گفتند. من نیز بیشتر از آنکه به تعریف نژادی تاجیکان علاقمند باشم، به تعریف و هویت فرهنگی تاجیکان علاقمندم. تاجیک برای من نیز یک ایرانی تبار یا خراسانی تبار پارسی‌گوست. این البته به این معنا نیست که تاجیکانی را که پارسی زبان مادری‌شان نیست، یا در کنار مسلط بودن به پارسی زبان دیگری نیز دارند، تاجیک ندانم.

با آنکه این قصه را سر درازی است، باید کوتاه نگاهی به سرنوشت پر شیب و فراز تاجیکان ببندازم. و با آنکه دولت‌داری و حکم‌روایی ایرانی تباران از هخامنشیان، نیاکان تاجیکان، آغاز می‌شود، فصل پر تلاطم زندگی سیاسی و اجتماعی تاجیکان، با شکست یزدگرد سوم واپسین پادشاه ساسانی (۶۴۲ ترسایی) در برابر عرب رقم می‌خورد. صفحه‌های ۴۷۶ تا ۵۱۱ کتاب تاجیکان از بابا جان غفوروف، روایت پایمردی و آزادگی تخاریان، بلخیان، ختلانیان، سمرقندیان و بخاریان در برابر ستم و بیداد امیران تشنه غنیمت و خون عربند. کتابی دیگری که از بیداد و ستم تازیان بر پارسی‌گویان و فرهنگ خراسانی پرده بر می‌دارد، «چالش میان فارسی و عربی: سده‌های نخست» نوشته آذناش آذرنوش، استاد تاریخ و ادبیات عرب است. در آنچه گفته می‌آید خواهید خواند که شهرهای مهم خراسان چگونه یکی پی دیگری به دست تازیان کشوده می‌شدند، زبان چگونه از میان رفت و چگونه زنده شد، مردم خراسان در برابر استیلای تازیان چه واکنشی نشان دادند و سرکشی‌های خراسانیان به چه شیوه‌هایی سرکوب می‌شدند.

آذرنوش آورده است که جنگجویان مسلمان فتح شهرها را به دو مقوله منحصر کرده بودند: یا به ضرب شمشیر (الفتح عنوة) و یا در پی مذاکره (الفتح صلحاً). فتح شهری به ضرب شمشیر پیامدهای اندوهباری در پی داشته است؛ «مردم همه اسیر تلقی می‌شدند و گروهی به بردگی می‌رفتند»

(آذرنوش، ۱۸-۱۹). آذرنوش به نقل از (بلاذری، ص ۳۹۵، فارسی، ۱۶۱) آورده است، وقتی زادویه مرزبان سرخس تسلیم شد همه چیز را تسلیم کرد و دختران شهر را به کنیزی فرستاد «تتها توانست تن ۱۰۰ نفر را نجات دهد، بقیه، و نیز خود او همه به قتل رسیدند». و در فتح سیستان توسط ربیع در سال ۳۰ ق با آنکه مردم سیستان سپس تازیان را از شهر راندند و دروازه‌ها را به روی ایشان بستند «ربیع در طی دو نیم سال ولایت توانست ۴۰ هزار برده از سیستان به سرزمین‌های عرب بفرستد» (به قول از بلاذری، ۳۸۶).

در جایی دیگری به قول از حمید بن زنجویه (۲۵۱ق)، کتاب اموال (۳۶۹-۳۷۰) می‌آورد که در وقت فتح شهرهای سواد، عمر با مردم شرط کرد «که علاوه بر پرداخت جزیه، لازم است که مسلمانان را سه روز مهمان کنند». این شیوه تقریباً در تمام ایران بزرگ حکمفرما بوده است. مثال در صلح نامه اصفهان این مهمانی اجباری اینگونه آمده است؛ «تا جزیه می‌دهید در امانید، نیز بر شماست که مسلمانان را راه بنمایید، ... و ایشان را ده شبانه‌روز میزبانی کنید و مرد عرب پیاده را تا یک منزل سوار کنید» (به نقل از ابونعیم، ۱/۴۷). این سیاست همخانه سازی عرب و عجم تا دهه‌های پسین ادامه پیدا می‌کند. از نرشخی روایت می‌شود که وقتی قتیبه برای بار چهارم بخارا را گشود به بهانه مسلمان سازی مردم به اهل بخارا حکم کرد و «یک نیمه از خانه‌های خود را به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر» (آذرنوش، ۲۰-۲۱).

و چون در خراسان حضور سیاسی تاجیکان یا پارسی‌گویان برجسته‌تر است، جنگ، کشتار و خونریزی‌های جمعی بیشتر و شدیدتر ادامه پیدا می‌کنند. برای نمونه، وقتی در سال ۹۰ ق، قتیبه بر تالقان یورش می‌برد با مقاومت سخت مردم روبرو می‌شود. پس از فتح شهر گروه بی شماری را به دار می‌آویزد و از این دارها دو صف چهار فرسنگی تشکیل می‌دهد (به نقل از طبری، ۴/۱۲۹۸). و سپس در سال ۹۹ ق، یزید بن مهلب سوگند یاد

می‌کند که از مردم گورگان آنقدر بکشد که جویی از خون به راه افتد، آسیایی را بگرداند و از آن نان پیزد و بخورد. وی همان سال سوگند خود را جامهٔ عمل می‌پوشاند (به نقل از طبری، ۴/۱۳۲۵). همین است که کارد بیداد تازیان به استخوان خراسانیان می‌رسد و تازیان با شورش‌های مردم خراسان روبه‌رو می‌شوند که از جمله، نهضت سیاه جامگان ابومسلم خراسانی، جنبش سرخ جامگان سنباد و نهضت مقنع، نهضت استاد سیس و یعقوب لیث که سرانجام به دولت‌های تاجیک‌تبار طاهریان، صفاریان و سامانیان انجامید.

رابطهٔ عرب و عجم به ویژه در دورهٔ اموی رابطهٔ غالب و مغلوب است. چنانکه آورده‌اند پس از خونریزی‌های هول‌انگیز و چیرگی امیران عرب بر آزادی‌خواهان خراسانی، تازیان احساس مالکیت و فرمانروای می‌کرده‌اند. درست در همین دوره است که دعوای برتری جویانه تازیان بر خراسانیان و زبان و فرهنگ‌شان آغاز می‌شود. روایتی که بر تاجیکان تحمیل می‌شود این است که «اسلام دین عرب است و شکست خوردگان یا باید به دین فرمانروایان درآیند یا جزیه بپردازند، زبان عربی هم اصالت تاریخی دارد و هم زبان خداست و ایرانیان ناچارند آن را بیاموزند. ... مردمان محل باید به خدمتگزاری در این دستگاه بسنده کنند» (آذرنوش، ۲۴-۲۵).

از کاوش تاریخی استاد آذرنوش چنین بر می‌آید که تازیان در آغاز گرایش به آموزش زبان و فرهنگ ایرانی داشته‌اند و شمار زیادی از امیران عرب پارسی می‌دانسته‌اند. برای نمونه، وقتی عبدالله بن مرثد خزاعی را که عرب است به جاسوسی به سپاه رقیب می‌فرستند به او می‌گویند که به زبان محلی سخن گویند تا به عرب بودنش گمان نبرند؛ «مبادا به زبان عربی سخن گویی. اگر پرسیدند از کجایی، بگو از اسیران بامیان» (به نقل از طبری، ۴/۱۲۷۴). و همچنان کودکان عرب پارسی گو بوده‌اند. جایی دیگری نوادهٔ نصر بن سیار با پدرش مشغول گردش بوده است وقتی چشم پدرش به عناقی می‌افتد و از پسرش می‌پرسد آن چیست؟ پسرش می‌گوید بز. پدر چنان براشفته می‌شود

که فریاد می‌زند «به جایی فرستمت که دیگر بز نشناسی» (یاقوت، ادبا، ۱۷/۵۰).

مگر وقتی زبان پارسی پس از دو قرن آشفتگی قد بر می‌کشد و اندک اندک به خط عربی نگارش می‌یابد، آن نگرانی که مباد فارسی رشد کند و جانشین عربی شود پدید می‌آید. همینجاست که تازیان دست به نوشتن حدیث‌های ساختگی می‌زنند تا رهگیر رشد زبان پارسی شوند. شدیدترین یورش بر پارسی در روایتی از ابوهریره نقل شده است، «ناخوش‌ترین سخن نزدیک خداوند، فارسی است. زبان شیطان، زبان خوزی ست و زبان آتش‌نشینان، زبان بخارایی ست و زبان بهشتیان، عربی است» (آذرنوش، ۹۶-۹۷). روایت‌های دیگر هم وجود دارند که من آوردن همه آنها را لازم نمی‌بینم. با چند نمونه دیگر این بخش را به پایان می‌رسانم. سعد بن ابی وقاص چون شنید که گروهی به فارسی سخن می‌گویند، گفت؛ «چه شده است که مجوسان، پس از آیین حنیف، به خود اجازه فارسی‌گویی داده‌اند». از مشهورترین‌ها که از قول حضرت عمر آورده‌اند؛ «هرکس فارسی سخن بگوید، زبانش تباه گردد» یا «هرکس از شما فارسی را نیک بیاموزد، زبانش عیب‌ناک می‌گردد، و چون عیب‌ناک شد نازک می‌گردد. از فارسی پرهیزید که موجب تباهی اعراب است» (الاكتفاء بما من مغازی رسول الله، ۴/۳۲۵).

این بحث را از برای اثبات این ادعا آوردم که فراز و فرود تاجیک ریشه در خودآگاهی و غفلت تاجیک دارد. تازیان با شعار عدالت و برابری وارد مرزهای تاریخی ایران‌زمین می‌شوند. عدالتی را که سران و اشراف ساسانی از ایرانیان دریغ کرده بودند. و با آنکه خراسانیان هیچگاهی دست از مبارزه و حق‌طلبی نکشیدند، مگر بهای آن غفلت تاریخی را طی دو قرن غارت و قتل و بیداد پرداختند. تاریخ گواه است که هارون الرشید چگونه از بیم «افزایش روز افزون تاثیر اقتصادی و سیاسی» تاجیکان تمام خانواده برمکی را به قتل می‌رساند (بابا جان غفوروف، ۵۱۸). و یا خلیفه منصور چگونه پس از آنکه ابو مسلم

خراسانی با جانفشانی‌های مردمان هرات، مرو، تالقان، توس، تخارستان، سرخس و بلخ دولت اموی را شکست داده عباسیان را به خلافت می‌نشانند، او را با جلادان مخفی در دربارش از دم تیغ می‌کشد (غبار، ۷۸، بابا جان غفوروف، ۵۰۶). یا تازیان چگونه زن و فرزندان سُنباد، رهبر سرخ‌جامگان خراسان که از برای انتقام ابو مسلم خراسانی قد علم کرده بود، را پس از کشته شدن سَنباد به بردگی می‌فروشنند. کوتاه سخن بغیر از مقنع، رهبر سپید جامگان خراسان که پیش از اسارتش به دست تازیان خودکشی می‌کند، دیگر هیچ خراسانی آزادی‌خواهی سراغ نداریم که با نیرنگ و ترفند تازیان کشته نشده باشد. پرسش این است که چرا خراسانیان مانند دیگر کشورها و ملت‌های زیر سلطه تازیان از مبارزه و دادخواهی خسته نمی‌شدند؟ پاسخ این پرسش ریشه در همان بیت صایب دارد که در دومین جمله این نوشته آوردیم؛ آب از قوت سرچشمه روان می‌باشد. سرچشمه‌ای که انسان تاجیک یا خراسانی از آن آب می‌خورد دو پهلوی دارد. یک پهلوی آن جنگ‌جویی و دلیری مردمان این مرز و بوم است که نمونه‌های برجسته آن را در مقاومت مردم خراسان و فرارود در برابر استیلای عرب و تاخت و تاز ویرانگرانهٔ مغل دیدیم. پهلوی دیگر این سرچشمه معرفت و فرهنگی است که باز هم به قول صایب تریزی «خصم را به زور تواضع دوست»^۱ می‌سازد. و شاید بیشتر از سرشت جنگجویانهٔ تاجیک، عشق تاجیک به دانش و فن، عشق تاجیک به فرهنگ‌داری، نبوغ تاجیک در بازاریداری و خلافت باشد که تاجیک را با وجود این همه بیداد و ستم تاریخی، توان تاجیک ماندن را بخشیده است.

حتا اگر به دوره‌های دور تاریخ نرویم، آن شکوه بی‌مانند دانش، شعر و هنری که در دورهٔ غزنویان پدید می‌آید، حاصل تخمی ست که صفاریان

۱- غزلی که اینگونه آغاز می‌شود: رنگین‌تر از حناست بهار و خزان ما، بر دست غیر بوسه زند باغبان ما ...، ما خصم را به زور تواضع کنیم دوست، بیرون برد ز تیر کجی را کمان ما.

سامانیان کاشتند. فریدریک ستار^۱ در آغاز کتابی که آن را به پارسی «روشنگری در محاق» ترجمه کرده‌اند، حکایت حیرت‌انگیزی از دو جوان بیست‌وهشت ساله و هژده‌ساله‌ای تاجیک دارد که اینجا نقل می‌کنم. ستار، کتابش را اینگونه آغاز می‌کند «سال ۹۹۹ ترسایی دو جوان در فاصله بیشتر از چهارصد کیلومتری یکدیگر که در اوزبیکستان و ترکمنستان کنونی می‌زیستند، آغاز به نامه‌نگاری به یکدیگر کردند. مکاتبه آنها هنگامی آغاز شد که جوان بیست‌وهشت ساله به آشنای هژده ساله‌اش، پرسش‌هایی در زمینه‌های گوناگون علمی و فلسفی فرستاد. پرسش‌های که تا امروز مطرحند. آنها پرسیده بودند؛ آیا منظومه‌های خورشیدی دیگری نیز میان ستارگان وجود دارند؟ آیا ما در عالم تنها هستیم؟ ششصد سال بعد، جورَدَنو برونّا^۲ (۱۵۴۸-۱۶۰۰) به جرم اعتقاد به کثرت جهان‌ها در آتش سوزانده شد. اما آن دو مرد تردیدی نداشتند که ما تنها نیستیم. پرسش دیگر آنها این بود که آیا زمین یکجا آفریده شده است، یا تدریجاً پیدا شده است؟ در این مورد هر دو به آفرینش معتقد بودند مگر تاکید می‌کردند که زمین از آن پس دچار دگرگونی‌های بزرگی شده است. ... اما در نهایت هر دو آنها هشت قرن پیشتر به استقبال زمین‌شناسی تکاملی و حتا اصول داروینیسیم رفته بودند. جوان بیست‌وهشت ساله، ابوریحان بیرونی بود و همتای جواترش ابو علی سینا» (ستار، ۲۰۱۳: ۱).

از هزار حکایت تاریخی از هنر بافندگی، شیشه‌گری، حکاکی، پیکرتراشی، موسیقی، رقص، نقاشی، دانش آبیاری و کشت و کار، دانش بازرداری و بازرگانی که در سینه تاریخ با نام خلق ما گره خورده است، به همین یک نمونه بسنده

۱- (S. Frederick Starr) فریدریک ستار کارشناسی آمریکایی در امور روسیه و اوراسیا، بنیادگذار و رییس موسسه آسیای مرکزی و قفقاز است. تخصص ستار در افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه و بقیه کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق است.

۲- (Giordano Bruno) یک راهب، فیلسوف، ریاضی‌دان، شاعر و کیهان‌شناس ایتالیایی بود. او به‌خاطر نظریه‌های کیهان‌شناختی‌اش که به لحاظ مفهومی مدل جدید کپرنیکی را گسترش می‌داد، شهرت دارد. او همچنین اصرار داشت که هستی بی نهایت است و نمی‌تواند مرکزی داشته باشد.

می‌کنم. من با جرات و سربلندی می‌توانم بگویم که انسان تاجیک در طول تاریخ پر شیب و فرازش، تا چند سده پیش، انسان معطوف به دانش و هنر و فرهنگ بوده است. اکنون، با این سیر بسیار کوتاه بر می‌گردم به یکی از خلقانی با فرهنگ و با دانشی که به پیمانۀ تاجیکان مورد تاخت و تاز و ستم قرار گرفته است. ببینیم تاجیکان امروز از تجربهٔ سازمانی این خلق ستم‌دیده چه می‌توانند بیاموزند.

بخش دوم: تاجیکان و یهودان

خلقان هم سرنوشت تاجیک خود را چگونه سازمان و سامان دادند؟ شاید تاجیکان و یهودان از نگاه فرهنگی تفاوت‌های فراوانی داشته باشند. مگر جایگاهی که این دو خلق در تاریخ علم و فرهنگ بشری دارند، آنها را به یک پیمانه مورد تاخت و تاز و خشم و کین قرار داده است. با این تفاوت که در مقایسه با یهودان، تاجیکان صاحب سرزمین تاریخی و اجدادی بودند و استند. مگر همان‌سان که سرزمین‌های تاجیکان در بیشتر از هزار سال پیوسته مورد یورش بیگانگان قرار گرفته‌اند، یهودان نیز در هر گوشه و کناری که بودند، مورد تاخت و تاز و توهین و تحقیر قرار می‌گرفته‌اند که سازمان‌یافته‌ترین آن در آلمانی نازی اتفاق افتاد و باعث قتل عام بیشتر از شش میلیون انسان یهود شد.

سر درگمی، آوارگی و رنج بی‌پایان و تاریخی انسان یهود، متفکران یهود را

به فکر و می‌دارد. یکی از آن اندیشمندان، تیودور هرتسل^۱ است که او را پدر معنوی «دولت ۲ یهود» نیز می‌نامند. هرتسل با همین نام «دولت یهود» کتابی دارد. بحثی که هرتسل به آن می‌پردازد این است که یهودان را چگونه صاحب سرزمین کند؟ او به این باور است که تا یهودان صاحب سرزمین و کشور نشوند، از دربه‌دری، بیداد و برخوردهای کین‌توزانه رهایی نخواهند یافت. هنگامی که هرتسل با پرسش رهایی یهودان از جبر بی‌وطنی دست و پنجه نرم می‌کند، بیشتر یهودان تحقق آن را یک امر غیر ممکن می‌دانند. دیگران تنها به سرنوشت فلاکت‌بار و بدبختی یهودان می‌نگریستند. مگر هرتسل به یک نیروی جهنده و خفته در حافظه جمعی و تاریخی یهودان چشم دوخته بود. به گفته خودش «همه چیز وابسته به نیروی جهنده ماست. و شما می‌پرسید آن نیروی جهنده چیست؟ آن نیرو، بدبختی یهود است» (هرتسل، ۶۲). به عبارت دیگر، اگر نگون‌بختی و تجربه پیوسته تلخ تاریخی تشنگی خلقی را به آزادی و رهایی برنینگیزد، چه نیروی می‌تواند باعث تحول دلخواه آن خلق شود؟

جدا از راهکارهای که هرتسل برای دست یافتن به دولت یهود پیشنهاد می‌کند و من در ادامه به آنها خواهم پرداخت، اراده آهنین او مرا به یاد راست‌قامتی و تسخیرناپذیری ذهن نیاکان می‌اندازد. «من باید در طرح ایده خود متوجه خطری باشم. و آن اینکه، اگر آینده دلخواه را با احتیاط بیش از حد توصیف کنم، چنان به نظر خواهد رسید که به تحقق‌پذیری آن تردید دارم. از سوی دیگر، اگر با اطمینان بیش از حد، تحقق‌پذیری آن را اعلام کنم، واهی به نظر خواهد رسید. بنابراین، من به روشنی و با قاطعیت به زبان می‌آورم که به نتیجه عملی طرحم باور دارم. دولت یهود برای جهان یک ضرورت است. بنابر این ساخته خواهد شد» (هرتسل، ۶۳).

هرتسل چگونه می‌خواست به آن آینده دلخواه برسد؟ او تحقق رویایش را در

1- Theodor Herzl

۲- اینجا دولت به همان معنای State به کار رفته است، نه حکومت.

ایجاد دو سازمان می‌دید؛ «شرکت یهودی» که در نهایت بانک انگلو فلسطین شد و «اجتماع یهودان» که سازمان صهیونیستان گردید. افزوده بر این کار سازمانی که در ادامه به آن خواهم پرداخت، او مشکل بی‌وطنی یهودان را نخست یک مشکل انسانی تعریف کرد و به این باور بود که حل این مشکل می‌تواند به سود دیگر ستم‌دیدگان نیز تمام شود. شرکت یهودی و اجتماع یهودان سازمان‌های اجرایی طرح آرمانی هرتسل بودند. وظیفه‌ای که هرتسل برای شرکت یهودی در نظر گرفته بود انحلال منافع بازرگانی یهودان در حال خروج از کشورهای میزبان بود و سازماندهی تجارت و پیوندهای بازرگانی در کشور جدید. وظیفه اجتماع یهودان کارهای مقدماتی در حوزه‌های علمی و سیاسی بود تا زمینه‌های اجرایی به شرکت یهودی فراهم آید. هرتسل تحقق آرمانش را بدون این دو سازمان اجتماعی-سیاسی و اقتصادی امکانپذیر نمی‌دانست. در بخش‌های آینده به اهمیت این بحث برای تاجیکان خواهم پرداخت.

بخش سوم: چگونگی تاجیک امروز

در سال ۲۰۱۶ ترسایی مقاله‌ای در پیوند به «دین خوایی و تمدن‌زدگی تاجیکان» نوشت. عام تاجیکان افغانستان را در آن زمان به دو دسته تقسیم کرده بودم؛ یکم تاجیکان دین‌خوایی که هست و پودشان را در چارچوب اسلام سیاسی تعریف می‌کنند و از همان نشانی هم مورد استفاده‌ی سوی فرصت‌طلبان قرار می‌گیرند و دوم تاجیکانی که با باورهای جهان‌شهروندی‌شان در واژه تاجیک نمی‌گنجند و خود را تافته جدا بافته و رهیده از مرزهای، به باور خودشان، تنگ تباری و تعلق خاطر به آن می‌دانند. مگر اکنون، شش سال پس از آن نوشته، در کنار تاجیک دین‌خو و تاجیک تمدن‌زده، می‌توانم چند گونه تاجیک دیگر را نام ببرم: یکم؛ «تاجیک شف‌شف‌گرا و به تعویق‌انداز» که ذهنش را «چو فردا

رسد کار فردا کنیم»^۱) به گروگان گرفته است. دوم؛ «تاجیک محله‌گرا» که خودش را بدخشانی و بلخی و تخاری و پنجشیری و ... می‌داند بی‌خبر از آنکه این روایت را چه کسی و با چه هدف شومی برایش خلق کرده است. سوم؛ «تاجیک میانه‌رو» که ناآگاهانه باززایندهٔ روایت ناتاجیکانه است و سال‌هاست چشم به راه فرصت مناسب برای جنبیدن و گرفتن زمام سرنوشت خود نشسته است و تاجیکان مبارز را نصیحت پدران می‌کند.

هدف از برشمردن دست کم پنج‌گونه تاجیک در اوغانستان نشان دادن عمق پراکندگی فکری و ذهنی تاجیکان است. تاجیکان اوغانستان، در کنار این پراکندگی از چند پدیدهٔ دیگر نیز رنج می‌برند که مهم‌ترین آنها؛ شخصیت‌محوری، کم‌اعتمادی و نداشتن یک فکر درازمدت است. مگر برای گذار از این تنگنا چه باید کرد؟

۱- نظامی، اسکندرنامه، شرفنامه، حکایت نشاط کردن اسکندر با کنیزک چینی: ...، چو دی رفت و فردا نیامد پدید، به شادی یک امشب ببايد برید، چنان به که امشب تماشا کنیم، چو فردا رسد کار فردا کنیم، ...

بخش چهارم: راهکارها

به باور من، تاجیکان پیش از آنکه به یک فکر سازمانی دست یابند و از شخصیت‌محوری به سوی نهادمحوری بگذرند، نیازمند یک تحول فکری و تکامل فرهنگی‌اند. اندیشمندان جوان تاجیک باید از لای برگ‌های درد و گردالود تاریخ، با یک نگاه صادقانه و منصفانه آنچه معرف راستین تاجیک و فرهنگ تاجیک است را بیرون بکشند. تاجیکان نیازمند یک آسیب‌شناسی و سپس ظرفیت‌شناسی دقیقند. «هرکسی را بهر کاری ساختند، میل آن را در دلش انداختند»^۱. نخبگان تاجیک باید این گره را باز کنند که تاجیک را از برای چه ساخته‌اند؟ و باید به این پرسش پاسخ بدهند؛ در زمانی که دیگران تاجیکان را به عنوان سفیران و پاسداران علم و دانش و فن می‌دیدند و خدایان هنر و بازرگانی، تاجیک چه تصویری از خودش داشت؟ به تعبیر صایب آن سرچشمه‌ای که آب تاجیک را در جریان می‌داشت چه بود؟ و چرا تاجیک دور مانده از اصلش تشنه روزگار وصل نیست؟

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۴۰۴. حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و ...

بانک تاجیکان

در کنار بی‌اتفاقی و کش‌و‌گیرهای درونی مهم‌ترین دلیل انهدام دولت سامانی وضع نابسامان اقتصادی بود. و حتا پیشتر از آن، طاهریان و صفاریان نیز با همین چالش رو به رو بودند و هزار سال پس از آن روزگار، تغییری در سرنوشت اقتصادی تاجیک نیامده است. این در حالی است که تاجیکان روزگاری سروران راه ابریشم و صاحبان بازار بودند. هرتسل برای شرکت یهودی سه راه را پیشنهاد کرده بود؛ سرمایه‌گذاری از طریق بانک‌های بزرگ، سرمایه‌گذاری‌های کوچک و سهم‌گیری مردم. که شاید نیتش انسجام سرمایه‌پراکنده یهودان در کشورهای گوناگون بود.

حالا اگر شورای جهانی تاجیکان در یک ساختار شفاف و پاسخگو زمینه شرکت سرمایه‌گذاران تاجیک را فراهم کند، با آن سرمایه می‌تواند بازرگانان و کارآفرینان جوان تاجیک و پارسی‌گو را دست‌گیر باشد. یا اگر تاجیکان، چه به عنوان یک تبار پراکنده در چندین کشور و چه در حد تاجیکان افغانستان به این تصمیم جمعی برسند که دیگر تاجیک به دنیا آمدن برای عضویت در

خانواده بزرگ تاجیک کافی نیست. هر تاجیک باید به خاطر عضویتش در خانواده بزرگ تاجیکان جهان، حق العضویت بپردازد. با این ضمانت که پول شخصی تاجیکان، باز هم در چارچوب یک میکانیزم شفاف و پاسخگو، تنها در راه فرهنگ و دانش اندوزی تاجیکان مصرف می شود. دانشمندان جوان تاجیک که دانش اقتصادی و بانک داری دارند، می توانند مسوولیت ایجاد یک چنین نهادی به دوش بگیرند. نمونه برجسته چنان بانکی «بانک کابل» از زنده یاد شیرخان فرنود بود که با توطیه ای هم بانک را به شکست سوق دادند و هم خودش را از میان بردند.

ادبیات کودک

چرا ادبیات مهم است؟ چرا ادبیات کودک مهم است؟ ادبیات بازتاب‌دهنده اندیشه آدمی است. ادبیات پاسدارنده حافظه جمعی انسان است. ادبیات دست‌رخوان پیوسته گسترده معرفت بشری است. ادبیات شیرازه‌ای است که نسل‌های متفاوت انسان را، فرای زمان و مکان به گونه معجزه‌آسایی به هم پیوند می‌زند. به این فکر کنید که اگر زبان و ادبیات نمی‌بود و دست شاهکاری به نام مثنوی معنوی را گرفته با هزار فراز و فرود به ما نمی‌رساند، من خلای «ای برادر تو همان اندیشه‌ای»^۱ را با چه چیز پر می‌کردم؟ و اگر ادبیات و ساختار زبان نمی‌بود این اندیشه چگونه خلق می‌شد؟ پس ادبیات بستری است که ما و هستی در آن معنا می‌شویم.

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۱۹۴، حکایت گمان بردن کاروانیان که بهینه صوفی رنجور است: ای برادر تو همین اندیشه‌ای
ما بقی تو اسنخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ات تو گلشنی
ور بُود. خاری تو هیمة گلخنی ...

ادبیات کودک هم از همین اهمیت برخوردار است. ادبیات کودک تبدیل کردن تجربه و دانش بشری به لقمه‌های کوچک و قابل هضم است. در هالند برای نمونه نخستین مجلهٔ ادبیات کودک به نام «کتابخانهٔ کودکان» به ۱۷۸۰ ترسایی بر می‌گردد. شعار آن زمان ادبیات کودک هالند این بود؛ «کودکان نمونه، بزرگسالان ایده‌آل». به عبارت، بزرگسالان ما حاصل چیزی‌اند که در ذهن کودکان‌مان می‌کاریم. در هالند قرن هژدهم تمام کوشش بر این بود که کودکان هرچه زودتر به بلوغ فکر برسند. از برای همین ادبیات کودک را نیز به همین اساس سازمان داده بودند که بخش بزرگ آن را شعرهای اندرزآلود تشکیل می‌دادند. برای نمونه:

«بازی من آموختن است، آموختن بازی من

چرا از آموختن خسته شوم؟ چه سرگرمی بهتر از دانش اندوختن؟

فرفرهام را با کتاب آتش می‌کنم

به حکمت و فضیلت دل می‌بندم»

مادران و کودکان خشت اول جامعه و سازمان اجتماعی‌اند. با خلق ادبیات نو می‌توانیم کودکان تاجیک را صاحب رویاهای بزرگ کنیم و میان‌شان را به کنج‌کاوی ببندیم و ذهن‌های کوچک و پرتوان‌شان را به سوی خلاقیت و پرسشگری رهنمون شویم. پارسی‌گویان روی گنج بزرگی نشسته‌اند. پارسی‌گویان امروز به عنوان یک خانوادهٔ فرهنگی تمام زبان‌های زندهٔ دنیا را بلدند. با بازنویسی ادبیات بومی و ترجمه از ادبیات جهان و انتقال تجربه‌ها و اندوخته‌های بشری به کودکان‌مان، در این گنجینهٔ بی‌همتا را به روی کودکان و در سرفرازی و آیندهٔ درخشان را به روی خودمان می‌کشاییم. به این شیوه، تاجیکان می‌توانند طی بیست سال نه تنها صاحب روایت خود شود بلکه خود را به عنوان پرچم‌دار یکی از کهن‌ترین و تاثیرگذارترین تمدن‌های جهان که به صد گونهٔ ممکن چیزی بر خوان معرفت بشری افزوده است، معرفی کند.

فرهنگ‌داری

در پی ناسیونالیسم و کم‌بختی تاجیکان و پارسی‌گویان وطن پارسی چند پاره شد و هرکه در هر گوشه‌ای تمام این هویت و تاریخ را یا انکار کرد یا مصادره. اما، از دعوای قباله‌داری اگر بگذریم، تمام آنچه را که در جهان به نام هویت و فرهنگ پارسی می‌شناسند، شکوه خراسانی است. انسان پارسی‌گو و مهم‌تر از همه جوان پارسی‌گو باید خودش را فرای این مرزهای ملی و تحمیلی معنا کند. تاجیک باید دوباره پرچم دار فرهنگ شود. موسیقی، بافندگی، حکاکی، نقاشی، قالین‌بافی، پیکرتراشی، شیشه‌گری و ده‌ها هنر دیگری که از نگاه تاریخی با نام ما گره خورده‌اند. به رودکی و چنگ و عودش فکر کنید، به مولانا و ربابش، به بارئد یا رامشگرانی چون نگین‌سا، بامشاد و رامتین. به بهزاد فکر کنید و گره‌خوردن تصوف و مینیاتوری که چگونه فلسفه و حکمت و نقاشی دستگیر یکدیگر شدند و جاویدانگی را روی ورق می‌ریختند. مردمان ما مسوولیت همه چیز را گاهی پای دولت‌ها می‌ریزند. درست که دولت‌ها می‌توانند نقش سازنده و سرکوبنده‌ای را در ترویج و کتمان ارزش‌های فرهنگی

بازی کنند. مگر تصمیم گیرندگان نهایی مردمان یک فرهنگ و زبانند. حالا به فردای فکر کنید که در آن، هر تاجیک به تنهایی اش به سفیر فرهنگی تاجیکان و به پاسدار ارزش‌های فرهنگی تاجیکان تبدیل شده باشد. ما دیگر برای نمایش و پاسداری فرهنگ‌مان نیاز به مرزهای جغرافیایی نداریم. وطن آنجاست که ماییم. وقتی تَامَس مَن^۱ در ۱۹۳۸ ترسایی به نیویارک مهاجر می‌شود در پاسخ به پرسش ژورنالیستان که سرنوشت المان چه می‌شود می‌گوید «هرجا که من باشم، آلمان همانجاست. من فرهنگ المانی را به دوش می‌کشم. من در تماس با دنیا زندگی می‌کنم و هنوز از پانیتاده‌ام». اگر با همین ذهنیت، هرجا که ماییم خراسان و تاجیکستان و ایران و پارسی باشد، تمام جغرافیای زمین می‌تواند از ما باشد. با این شرط که تاجیکان و پارسی‌گویان این مسوولیت فردی و بزرگ را بپذیرند و هزینه فرهنگ‌داری را بپردازند.

۱- Paul Thomas Mann (۱۸۷۵-۱۹۵۵) - پُل تَامَس مَن، داستان‌نویس و منتقد اجتماعی آلمانی و برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۲۹ بود.

ترویج بازرگانی و بازاریابی

در کتاب تاجیکان در مسیر تاریخ از میرزا شکورزاده، استاد عینی از معنای که واژهنامه غیاث الغات به تاجیک داده است قدری ناراحتند. غیاث الغات تاجیک را اینگونه تعریف می‌کند «اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد و اکثر ایشان سوداگر باشند. لذا از تاجیک گاهی سوداگر مراد است» (میرزا شکورزاده، ۱۶). اینکه تاجیک اولاد عرب در عجم است یک بحث مسخره است. مگر اینکه «از تاجیک گاهی سوداگر مراد است» چیزی نیست که مایهٔ تنگین باشد. تصویری که از بازاریابی و بازرگانی تاجیکان در ذهن تاریخ مانده است بی‌جا و بی‌اساس نیست. با باور رچارد فالتز نویسندهٔ کتاب «تاریخ تاجیکان: ایرانیان شرقی» سغدیان اجداد تاجیکان و حتا سامانیان در رد پای نیاکان‌شان سروران بازار و تجارت میان چین و هند و غرب بودند

(ریچارد فالتز، ۴۰ - ۸۰). مانند فالتز، فریدریک ستار هم بر مهارت تاجیکان در تجارت و بازرگانی اشاره می‌کند. او اگرچه در مورد مردمان آسیای میانه گپ می‌زند، مگر اکثریت مردمان شهرنشین آسیای میانه آن زمان را تاجیکان پارسی‌گو یا سغدیان و تخارستانیان اجدادشان تشکیل می‌دادند (فریدریک ستار، ۴۰-۴۸). هنر پارسی، از بافندگی تا شیشه‌گری تنها در زمان به اوج شکوفایی رسیده است بازار و تجارت نیز دست ما بوده است. از همین رو، برای برگشت و حضور انکارناپذیرمان در جهان امروز، باید دوباره آن خون نیاکانی را در رگ‌هایمان جاری کنیم و سروران بازار و بازرگانی شویم.

برندسازی تاجیکان

از ۱۹۹۰ ترسایی به این سو در علم سیاست چیزی به نام «برندسازی ملی»^۱ را مطرح ساختند. بُرندینگ از فعل «بُرندُن» هالندی یا «برندونگ» المانی می‌آید و به معنای سوزاندن است. در فرهنگ مالداري و دهقانی خودمان هم این دو اصل را داریم که یکی را دوروش^۲ می‌گویند و دیگری را داغ‌گذاری. دوروش یک گونه برش است که با آن هر دهقان یا مالدار نشانی خودش در گوش گوسپند و بز و گاوش می‌گذارد و از روی همان برش مالش را شناسایی می‌کند. داغ‌نشانی است که روی رای اسب می‌گذاشتند. برندینگ هم در آغاز به همین معنا و کاربرد بود. شرکت‌ها نام یا نشان خود را روی چوبی یا سنگی می‌سوزاندند. به عبارت دیگر وقتی از برندینگ سخن می‌گوییم

1- Nation Branding

۲- دستم کم در بدخشان همین دو واژه را به کار می‌برند.

از همان نشان‌گذاری ملت‌ها یا شرکت‌ها یا خلقان سخن می‌گوییم. مگر من برای سادگی کار من ناگزیرم واژه‌های «برندسازی» و «برندسازی ملی» را استفاده کنم.

نخست بینیم که این بحث از کجا آغاز می‌شود، برندسازی یا برندسازی ملی چیست و چرا ملت‌ها به آن روی می‌آورند. در سال ۲۰۰۰ ترسای «شورای بین‌المللی بازاریابی افریقای جنوبی»^۱ به منظور ارایه تصویر مثبت و گیرایی از افریقای جنوبی پی‌افکنده می‌شود. مسوولیت این شورا زدودن تصویر منفی افریقای جنوبی از حافظه جمعی و جایگزین کردن آن با تصویر مثبت و دلکشی است که باعث افزایش گردشگری و کشیدن پای سرمایه‌گذاران به آن کشور شود. اینکه مسوولان شورای نامبرده با چه اُفت و خیز و مهارتی قادر به خلق یک برنامه درازمدت و کارا شدند را می‌گذارم به فرصت‌های بعدی.

به باور لیسلی دو شیرتانی^۲، استاد دانشگاه برمنگام، برندسازی «مجموعه ارزش‌های است که یک کشور را قادر تبلیغ یک تجربه منحصر به فرد مهمان‌دوستانه می‌سازد. برندهای موفق به این دلیل رشد می‌کنند که افرادی که آن برند را ارایه می‌دهند به گونه‌ای عمل می‌کنند که خود بازتاب دهنده ارزش‌های تبلیغ شده باشند. در برندسازی ملی نیز ارزش‌های غالبی وجود دارند که ویژگی‌های رفتاری یک جمعیت را تعریف می‌کنند» (شیرتانی، ۴۱). به باور لیسلی دولت‌ها یا ملت‌ها برندسازی را برای سه هدف مشخص به کار می‌برند؛ افزایش گردشگری و جذب استعدادها و کارآفرینان، تشویق و جلب سرمایه‌گذاران و گسترش صادرات چه کالایی و چه فرهنگی (همان، ۴۲ - ۴۳). سیمان انهالت^۳، یکی از بنیادگذاران بحث برندسازی ملی میان برندسازی ملی و برندسازی مکانی فرق قایل است. به باور او، بیشتر ملت‌ها و دولت‌ها

1- The International Marketing Council of South Africa (IMC).

2- Leslie de Cheranoty, Professor of Brand Marketing, Birmingham University Business School.

3- Simon Anholt, Founding Editor of the quarterly journal, Place Branding

در بند برندسازی مکانی اند که به نظر ساده‌انگارانه و ساختگی است. برای نمونه، سمرقند و بخارا از مهم‌ترین شهرهای تاریخی تاجیکانند و امروز با آنکه اکثریت باشندگان این دو شهر را تاجیکان تشکیل می‌دهند، این دو شهر مربوط دولتی به نام اوزبیکستان می‌شوند. در چنین حالتی تاجیکان چه کنند؟ آیا در برندسازی فرهنگی و ملی‌شان، بهتر است به خاکی به نام سمرقند و بخارا متمرکز شوند یا به فرهنگ و تمدنی که این دو شهر را پدید آورده‌اند؟

تفکیک دیگری که شاید به درد برندسازی ما بخورد اصطلاح «تاثیر کشور مبدا» است. بحث اینجا روی تاثیر مثبت و منفی است کشوری تولیدکننده روی کالای مشخصی دارد (مارشال پِسکویِر، ۱۰۹). برای نمونه در پانزده سال گذشته، گرجستان خودش را مکان پیدایش می و می‌گساری معرفی کرده است. از همین رو وقتی کسی جایی با می گرجستانی بر می‌خورد، واژه گرجستان تصویر مثبتی در ذهن بیننده و نوشنده آن می‌خلق می‌کند. عکس همین تصویر در مورد کالای چینیایی در اروپا حکم فرماست در صورتیکه دوچرخه چینیایی در اوغانستان در جمع بهترین دوچرخه‌ها حساب می‌شود. نمونه برجسته دیگر کشور شیلی است. تا سال ۱۹۹۰ کمتر از یک درصد می به فروش رسیده در بازار جهانی تولید کشور شیلی بود. پس آنکه شیلی تولید می و آیین می‌گساری را جز فرهنگی بومی خود تعریف کرد، هفت سال بعد، در ۲۰۰۵ ترسایی ده درصد از می به فروش رسیده در بازار جهانی، به بهای ششصد میلیون دالر، تولید شیلی بود.

برای احیای اقتدار تاجیکان، بحث برندسازی، برندسازی ملی و برندسازی فرهنگی از بحث‌های بسیار سازنده و مهم اند. مگر از روی تنگنای زمانی نمی‌توانم تمام پهلوه‌های مفید و به دردبخور آن را به بحث بگیریم. این بحث را از برای آن مطرح کردم که جوانان تاجیک و پارسی‌گو با این بینش‌های نو و

مفید آشنا شوند و با این ابزار و اندیشه‌های آزموده و ثمربخش نسبت به آینده
انسان پارسی‌گو مسوولیت بپذیرند.

بخش پنجم: نتیجه گیری

تاریخ پر شیب و فراز و با شکوه تاجیکان را می‌توانیم اینگونه خلاصه کنیم که؛ تاجیکان با خودآگاهی، انسجام و تصمیم جمعی به قدرت سیاسی و فرهنگی رسیده‌اند و با نفاق و پراکندگی از صحنه رانده شده‌اند. امروز تاجیکان بیشتر از زمانی پراکنده‌اند. و این پراکندگی بیشتر از آنکه مایه نگرانی من باشد مرا به انسجام و برگشت تاجیکان به عنوان یک تبار توانا و صاحب یک گذشته درخشان امیدوار کرده است. تاجیکان مردمان شکیبا و بردباری‌اند. مگر بارها ثابت کرده‌اند که وقتی کاسه صبرشان لبریز شود می‌توانند آسمان را به زمین بیارند. این توانایی و اراده را تاجیکان در جنبش‌های سیاه‌جامگان، سرخ‌جامگان، سپیدجامگان، سر به‌داران و ده‌ها جنبش مردمی دیگر ثابت کردند. و اکنون که کارد بیداد به استخوان تاجیکان رسیده است طلوع خورشید رستاخیز رهایی‌بخش تاجیکان را نزدیک می‌بینم. انگریزان

متلی دارند؛ «تنها به ژرفنای گذشته‌مان می‌توانیم به آینده نگاه کنیم». به عبارت دیگر گذشته پربار و با ثمر تاجیکان راه گذار به یک آینده انسانی و درخشان را برای ما هموار کرده است. بلی، با تمام همواری که این راه دارد، آن آینده درخشان و انسانی با سهل‌انگاری و مسوولیت‌گریزی و کم‌کاری و کم‌کوشی به دست نخواهد آمد. از همین‌رو، حال و گذشته نه چندان دور تاجیک باید به بسیار دقت آسیب‌شناسی شود. تاجیک یا انسان پارسی‌گو دو تصویر دارد. یکی تصویری که تاجیک از خودش دارد و دیگر تصویری که دیگران از تاجیک دارند. برای روشن ساختن بحث مثالی می‌آورم.

اسماعیل گاسپرینسکی، بنیانگذار نهضت «جدیدی» یا «جدیدیه» که ترکان آسیای مرکزی او را «پدر ترکان» نیز می‌نامند، نخستین مسلمان و تاتاری بود که به رهایی مسلمانان ترک‌تبار آسیای مرکزی از چنگ تیره‌اندیشی و عقب‌گرایی دینی‌اندیشید و در نو شدن زندگی اجتماعی آنها کوشید. او با پی‌افکندن روزنامه «ترجمان» و برنامه‌های آموزشی نو، زبان ترکی را به زبان جنبش نوگرایان و ترکان را به پیشاهنگان این جنبش تبدیل کرد. این کار در زمانی اتفاق افتاد که زبان پارسی در آسیای مرکزی هنوز زبان مدرسه و ملا بود و مسلمانان پارسی‌گو نماد عقب‌ماندگی و افراط‌گرایی بودند. از همین‌رو، جدا از رابطه‌های تاریخی ترکان با روسیه آن زمان، دلیل پیروزی ترکان در آسیای مرکزی ربط مستقیم به خدمت گاسپرینسکی و برنامه‌های روشن‌نگرایانه او و جلوه دادن ترکان به عنوان یک تبار ترقی‌خواه و نوگرا دارد. اینکه ترکان آسیایی مرکزی براستی مترقی بودند یا استند جای بحث دارد. مگر تصویری که نخبگان ترک از خود ارایه می‌کنند، ترقی‌خواه و آینده‌نگر است در مقابل تصویری که از تاجیکان آن زمان وجود داشت، مسلمان، سنتی و عقب‌گرا.

در آغاز بحث گفتم که آب از قوت سرچشمه روان می‌باشد. در پی نابسامانی‌های صد سال گذشته پیوند تاجیکان با سرچشمه خردی که به تعبیر استاد گلرخسار صفی ما را طی صدها سال «هنر از اجل جهل نمردن»

می‌آموخت، گسسته است. گره کار و طلسم نگون‌بختی تاجیکان با پیوند دوباره آنها با همان چشمه خرد باز و شکسته خواهد شد. ما باید دوباره به آنچه من خراسانگی می‌گویم دست بیاییم. ما باید از لای گرد و غبار استبداد چهره راستین و با شکوه خود را بیرون بیاوریم و به جهانیان معرفی کنیم. از برای همین، آن خودی را که قرار به دیگران معرفی کنیم شناختن باید. پس احیای اقتدار تاجیکان در برگشت تاجیکان به آن اصل گم‌شده‌ای تاجیکان است. حضور فرهنگی و اقتصادی تاجیکان، در همین لحظه حساس مهم‌تر از حضور سیاسی آنهاست. فرهنگ‌داری و بازارداری به گونه طبیعی نیاز یک سازمان نو را به وجود خواهند آورد. و سازمانی که بر اساس آگاهی فرهنگی و اقتدار اقتصادی به وجود آمده باشد، می‌تواند در برگزیده آرمان بزرگی باشد که تاجیکان را از محله‌گرایی و شخصیت‌محوری و پراکندگی نجات بدهد. این نوشته را به این جمله هرتسل پایان می‌بخشیم؛ «باشد که میلان به ما پیوندند و پشت پرچم ما صف یارایند و با صدا و قلم و عمل برای آرمان ما بجنگند».

خرد چراغدار راهمان باد
غفران بدخشانی

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۵۸) چالش میان پارسی و عربی: سده‌های نخست. نشر نی: تهران.
غفوروف، بابا جان (۱۳۲۸) تاجیکان: تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین، جلد اول. شرکت کتاب شاه محمود، کابل.
فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۷۴) افغانستان در پنج قرن اخیر. انتشارات محمد وفایی: قم.
شکورزاده، میرزاو بلال عمار (۱۳۷۸) تاجیکان در مسیر تاریخ. کتابفروشی فضل: پشاور.
غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۴) افغانستان در مسیر تاریخ. انتشارات جمهوری: تهران.
مولانا، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۶) مثنوی معنوی. انتشارات عملی و فرهنگی: تهران.

Anholt, S. (2007) Competitive Identity: The New Brand Management for Nations, Cities and Regions, Plagrave Macmillan, United Kingdom.
Dinnie, Keith (2008) Nation Branding: Concepts, Issues, Practice, Elsevier: Amsterdam.
Foltz, Richard (2020) A History of Tajiks: Iranians of the East, Bloomsbury Publishing Plc: New York.
Herzl, Theodor (2008) The Jewish State, Fritz Ohrenschaal and Jeannnie Howse, Gutenberg.
Holt, D. B. (2004) How Brand Become Icons: The Principles of Cultural Branding, Harvard Business School Press, USA.
Starr, S. Frederick (2013) Lost Enlightenment, Princeton University Press: New Jersey.